

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۲۷ می ۲۰۱۳

دو کیشوت های «مائویست»

بیماران روانی با لاطائلات «مائویستی»

(۱۲)

به فصل سوم سر می زنیم. این فصل با جعل کاری که مشخصه اصلی «شورشی ها» است، آغاز می شود. ظاهراً چند عدد «مائویست» به «شورشی ها» نامه ارسال کرده اند و ما را «ناقهم و نادان گفته» به «علامه های» «شورشی» توصیه کرده اند که «به دشمن عمده» پردازند، آنهم از پس کوچه های هالند! «شورشی ها» پس از چند تشکر و سپاس و اندرز، فکاهی جالبی به «رفقای خود» می گویند: بود نبود یک ملا مائویست شورشی بود، او که از میان مردم فرار کرده و به هالند رسیده بود و بر چوکی چرخکی سرچپه نشسته بود، بق بق می خندید و بیزه می خورد و گگو با قهوه می زد و در حالی که ترجیع بند «ستمگری پشتون ها» را زمزمه می کرد، ناگهان فریاد زد و گفت «این رنج به دلیل آنست که اولویت های مبارزاتی ما نخست مبارزه برای استقلال ملی افغانستان و موازی به آن مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست افغانستان است نه افشای رویونیزم اینها!» با شنیدن این فکاهی تمام «رفقاء» در کمال «صداقت» شلیک خنده سر دادند و گفتند: به خدا بلا می کنید!

از «بخت بد»، ما با «شورشی» های لافوک، دروغگو و هرزه روبه رو هستیم. آنان می نویسند که «... ما اشتباهات آنها را برحسب تعاملات و برخوردهای رفیقانه بطور علنی انتقاد نمی کردیم و انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیت {نیت} دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال میدادیم. ما امیدوار بودیم که تا حد ممکن رابطه ما را با آنها دوستانه نگه داریم... آنها به این بسنده نکردند و در {کنگره!} شان بر ما مستقیماً حمله ور شده و در صدد ایجاد نفاق بین صفوف مائویست های افغانستان برآمدند.»

این شاه فرد «نغز» را پی می گیریم. از آنجائی که «شورشی ها» سوگند خورده اند که دروغ بگویند، از اینرو دروغ می گویند که «ما اشتباهات آنها را برحسب تعاملات و برخوردهای رفیقانه بطور علنی انتقاد نمی کردیم و انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیت {نیت}

دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال میدادیم.» در این سطر، دروغ و راست با هم قسمی گره خورده که جز حيله گری چیزی به شمار نمی رود. اینان راست می گویند، زیرا اعتراض کردند که ما چرا مجید شهید را رفیق و آنهم رهبر محبوب زحمتکشان افغانستان می خوانیم؛ اعتراض کردند که جای رفیق اکرم یاری در کنار رفیق احمد و رفیق مجید نیست (و در این اعتراض بدون توضیح، به خصوص در مورد رفیق احمد، هیچ یک از اتهاماتی را که امروز بر ما می زنند وجود نداشت، نه ما اپورتونیست بودیم و نه هم رویونیست)؛ اعتراض داشتند که چرا با سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) اعلامیه مشترک می دهیم و این اعتراض را فقط در نیم سطر برای ما ایمیل کردند؛ در چهار یا پنج سطر اعتراض کردند که ما از کجا تاریخ تولد و سایر مسائل مربوط به زندگی خصوصی رفیق اکرم یاری را به دست آورده ایم، در حالی که در مقابل، فقط در یک سطر در مورد «دربار و رفیق اکرم» اعتراض مبهم داشتند. اینها تمام مواردی است که ما از ایشان ذریعه ایمیل دریافت داشته ایم. اتهامات و به قول ایشان «انتقادات»ی که امروز به ما وصله می کنند، هیچ یک نه به ما موصلت ورزیده و نه هم اینان با ما مطرح کرده اند، لذا دروغ می گویند که «انتقادات ما را جهت سازندگی و تصحیح مواضع فکری و عملی (سیاسی) شان با زبان رفیقانه و نیئت { نیئت } دوستانه از طریق کانال الکترونیکی، به آنها انتقال می دادیم.» روی دروغگو سیاه!

«مائویست های» «شورشی» ادامه می دهند: «آنها به این بسنده نکردند و در {کنگره!} شان بر ما مستقیماً حمله ور شده و در صدد ایجاد نفاق بین صفوف مائویست های افغانستان برآمدند»، «سازمان انقلابی بجای آنکه بر {به} ضد اشغالگران مبارزه کند، بر ما حمله کرده است، بجای آنکه خلق افغانستان را به مثابه یک جبهه و امپریالیست ها و مزدوران شان را به مثابه جبهه مقابل در نظر بگیرد، علیه کمونیست ها دست به تبلیغات خصمانه می زند، با ماجراجویی اپورتونیستی و صحنه سازی های مصنوعی {کنگره!} برای حملات ضد مائویستی زمینه سازی می کند.» «شورشی»ها پس از قهر زیاد و زور کم، فکاهی دیگری حواله می کنند: «آنها به ما حمله می کنند تا ما را مصروف خود سازند و امپریالیست ها را فرصت بدهند تا کشور را تاراج و نظرات مردم ما را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو دهند.» بیشک!

وقتی ما در بحث جدی «انجوایزم» با «حزب» قرار گرفتیم، به خصوص که اتهاماتی را به آدرس سازمان حواله کرده بود، پای یاران سابق این «حزب» نیز به این بحث کشانده شد. ما در سند تهیه شده، با در نظر داشت اهمیت بحث «انجوایزم» از «مائویست های افغانستان» که خود گفته بودند اسناد فراوان مبنی بر انجوایزم «حزب» دارند، تقاضا کردیم تا آنها را با جنبش شریک سازند و این غایله را با این بیهوده گوئی که «دیگر از لحاظ سیاسی اهمیتی ندارد» پایان شده فکر نکنند. ما گفتیم که «شورش» اینان زمانی واقعاً جدی گرفته خواهد شد که در این زمینه کمک و به سوالات ما پاسخ ارائه کنند، در غیر آن باید بپذیرند که اپورتونیست های شرمندوک هستند.

در همین سند، به موضع غیر انقلابی «مائویست های افغانستان» در قبال مسأله ملیتی نیز برخورد شده بود که آن را ارتجاعی و در خدمت اشغالگران خوانده بودیم. وقتی اینان به جای موضع طبقاتی در قبال خلق، به خصوص در وضعیتی که کشور ما در اشغال است، از «ستمگری پشتونها» صحبت کردند ما آن را همزبانی و همکلامی با جهادی ها خواندیم (اینک می نویسند که «هر زمانی که ما «ملیت» و «تعلقات ملیتی و قومی» پیدا کنیم بهتر است وجود نداشته باشیم و خلق افغانستان حق دارند ما را مانند چوپه سگان هرزه به تیر ببندند». بسیار خوب، حال که امریکائی های جنایتکار بر اجساد پشتون ها ادرار می کنند و زنان و کودکان آنان را با بیرحمی دیوانه وار به گلوله می بندند و با تمام اینها، شما باز هم از «ستمگری پشتون ها» صحبت می کنید؛ پس پاسپورت های تان را آماده

نموده به افغانستان تشریف بیاورید که خلق ما وظیفه انقلابی خود را در قبال شما، نه منحنی «چوچه سگان هرزه»، بلکه منحنی خانان به خلق به انجام برساند!؛ در ضمن از ایشان پرسیده بودیم که وقتی حاضر نیستید، مجید شهید را رفیق بخوانید، چگونه «معرفی کننده انقلابیون» را رفیق باران می کنید.

ما این سه انتقاد بر «شورشی»ها را در «به پیش» شماره چهارم نیز انعکاس دادیم، ولی اینان به جای پاسخ انقلابی، هرزه گوئی کرده و چنانچه پیش بینی کرده بودیم در کنار سایر اپورتونیست ها، ما را آماج حمله های کین توزانه شان قرار دادند. اینان قبل از این، هیچگاه نه نامه ای به ما نوشته اند و نه هم ایمیلی که در آن ما را متهم به اکونومیزم، اینجوایزم، رویونیوزم و ده ها ایزم دیگر کرده باشند، به چشمپارگی اینان باید آفرین گفت!

سه انتقاد فوق، به این منظور صورت گرفت تا به ماهیت واقعی «شورش» پی ببریم. به این واقعیت پی ببریم که اینان واقعاً «امپریالیست ها را فرصت نمی دهند که کشور را تاراج کنند» و یا فکاهی می گویند؟ آیا اغماض بر «اینجوایزم» «حزب» که در خدمت «نید» و «سی آی ای» قرار دارد و در «کنفرانس های بازسازی پروژه های امپریالیستی» شرکت می کند، فرصت دادن به امپریالیست ها نیست تا کشور را تاراج کنند؟ آیا در حالی که کشور ما زیر اشغال قرار دارد و بیشترین قربانیان خود را از خلق پشتون می گیرد، بلند کردن شعار «ستمگری پشتون ها»، «فرصت دادن به امپریالیست ها نیست تا نظرات مردم را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو بدهند»؟ آیا خطاب نکردن رفیق به مجید شهید این «زمین لرزه بزرگ خلق شهیم افغانستان» و در عوض رفیق خواندن «معرفی کننده انقلابیون» که مثل «مجددی» و «پیر سیداحمد گیلانی» موترهای ۸۰ هزار دالری سوار می شود و بعد هم او را «کمونیست» خواندن، به امپریالیست ها فرصت نمی دهد که به مردم بگویند که همه با هم، راست و «چپ» برای «بازسازی» افغانستان کار می کنیم و اشغال و تجاوزی در کار نیست؟ خوبست دیگران بگویند که کی «امپریالیست ها را فرصت (می دهد) تا کشور را تاراج و نظرات مردم را بر طبق منافع غارتگرانه خود سمت و سو بدهند»، ما یا «مائویست های» دروغگو و «شورشی»؟

«شورشی ها» پس از انتقادات اصولی ما به غیظ و غضب آمده، یکباره منتقد شده و حتی به بیچاره هائی از نوع «سازمان کارگران افغانستان» دست گدائی دراز کرده و با هزار کرشمه به «جواسیس» که روزگاری شرم می کردند تا نام شان در کنار آنان ذکر شود، چشمک زده و «انتلاف» «مائویستی» ضد سازمان انقلابی» ایجاد کرده و «پولاد» فراری نیز خم خم در کنار آنان در سنگر «مائویستی» ضد سازمان انقلابی قرار گرفته که در مقابل، لقب «نستوه» و «گرانمایه» را از «کارگران» کمائی کرده است. آغای «پولاد» تیریک باشد، چشم حسود کور!

«مائویست ها» مثل سایر انقیاد طلبان و اپورتونیست ها، به پیشرفت کار سازمان انقلابی حسادت می ورزند. وقتی می شنوند که سازمانی به نام «سازمان انقلابی افغانستان» در کشور حضور دارد، در حد توان در کنار خلق مبارزه می کند، به اصل سانترالیزم دموکراتیک باور دارد، علیه انقیاد طلبی می رزند و در زیر ریش اشغالگران امریکائی و ناتوئی و سگان استخباراتی آن، دومین کنگره خود را برگزار می کند که در آن نمایندگان دورترین ولایات کشور حضور می یابند، به بحث می پردازند، کار سازمان را جمع بندی می کنند، انتقاد می کنند و رهبری جدید را برای پیشبرد امور انتخاب می کنند؛ و در طرف دیگر فرسودگی و پودگی خود را می بینند، ناچار برگزاری کنگره آن را باید به سخره بگیرند و آن را «صحنه سازی های مصنوعی» بخوانند، چون عمر خود اینان با صحنه سازی های مصنوعی گذشته است و در «دبستان» «صدر» آموخته اند که چگونه چندین سازمانی بسازند که هیچ عضو نداشته باشد! و سازمانی که عضو نداشته باشد، منطقاً نیازی به برگزاری کنگره ندارد.

«مائویست ها» بدون شرم، به «هوادر» شان در مورد سازمان انقلابی با این چشمپارگی توصیه می کنند: «اگر شما به سازمان انقلابی افغانستان می گفتید که به بهانه های گوناگون از افشای دشمنان عمده خلق افغانستان طفره نروند و با صحنه سازی ها و بهانه گیری ها برای حملات اپورتونیستی شان زمینه سازی نکنند، به جنبش مائویستی افغانستان به نوبه خود کمک کرده بودید.»

اینه «قهرمانان ضد امپریالیزم» که ما از آن بی خبر بودیم! دو عدد فراری «مائویست» کله به کله شده، یکی در هالند و دیگری در کانادا «شورش» و «سوم عقرب» راه انداخته و دم از مبارزه علیه دشمن عمده و ایجاد حزب کمونیست واقعی می زنند و لابد انتظار دارند که همه نه تنها باور کنند، بلکه این عالی جنابان را رهبران کمونیست ها نیز بپذیرند. شتر در خواب بیند پنبه دانه! ولی خدا «کارگران» را از ایشان نگیرد، که هم شتر دارند و هم پنبه دانه و اعلام کرده اند که «شورشی»، «یک تن از رهبران گرانمایه ی جنبش مائویستی کشور» است!!

قابل تذکر است که «کارگران» درین مورد مرتکب یک بی انصافی بد شده اند، و آن اینکه «پولاد» فراری را از جمله «رهبران گرانمایه جنبش مائویستی کشور» ثبت نکرده اند و تنها با دادن لقب «نستوه» و «گرانمایه» به او اکتفاء کرده اند؛ خوب "دیگه کسی که از کیسه خلیفه می بخشه"، بر او نمی توان سخت گرفت! اما رفیق مائوتسه دون بر ما سخت خواهد گرفت اگر این لافوکان فراری «جنبش مائویستی» را همینجا با دستان ستبر او سیلی کاری نکنیم و چهره های شان را نپندانیم، به خصوص که گفته می شود، یکی از اینان زمانی گفته بود: «از آنجائیکه در افغانستان شرایط برای انقلاب مساعد نیست، پس باید به «پیرو» رفت و در جنگ خلق شرکت کرد» و به همین منظور پاکستان را ترک گفته، سرش از کانادا بیرون شد و در همانجا ماند تا «انقلاب» کند! مائوتسه دون می گوید: «چگونه باید سنجید که یک جوان انقلابیست؟ با کدام معیار باید آن را اندازه گرفت؟ تنها یک معیار می تواند وجود داشته باشد و آن اینست که آیا این جوان مایل است با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزد و آیا بدان عمل می کند یا نه. چنانچه او مایل به درآمیختن با توده های وسیع کارگران و دهقانان باشد و بدان عمل کند، فرد انقلابیست و الی فرد غیر انقلابی یا ضد انقلابی است.» (سمت جنبش جوانان).

وقتی مائوتسه دون، کسی را که مایل به درآمیختن با توده های وسیع کارگران و دهقانان نباشد و بدان عمل نکند و از میان مردم فرار کند و توده های کارگر و دهقان را در آتش اشغال تنهای تنها بگذارد، فرد غیر انقلابی و یا ضد انقلابی می داند؛ «عمدتاً مائویست ها» باید چه اندازه ضد مائوتسه دون و در عین حال چشم پاره باشند، که گریختگی های پرمدعا را «نستوه»، «گرانمایه» و «رهبر» می خوانند!!

حیف ما می آید که یکی از نمونه های درخشان «مبارزه ضد امپریالیزم و دشمنان عمده خلق» را که به وسیله «رهبران گرانمایه و نستوه جنبش مائویستی» البته، بر اساس «انترناسیونالیزم پرولتری» صورت می گیرد، اینجا نقل نکنیم. «مائویست ها» می نویسند: «ما با کادرها و رهبران حزب کمونیست فلیپین حتی رفاقت شخصی و رویه دوستانه داریم و در برخی اوقات با رهبران این حزب خنده و شوخی های رفیقانه می کنیم.» به خدا ساعتک تان تیر است! ما تا هنوز فکر می کردیم که شما خنده بلد نیستید و از همه بدتر رهبران حزب کمونیست فلیپین را با شمشیر و چاقو استقبال می کنید!!!

ولی این که سازمان انقلابی افغانستان در مبارزه علیه امپریالیزم، افشای دشمنان عمده خلق و در بلند کردن فریاد توده های ستمدیده چه انجام داده، جنبش و توده های کشور به خوبی می دانند، لذا لازم نمی بینیم آن را تذکر بدهیم، زیرا با جمعی روبه رو هستیم که به هیچ نوع اصول انقلابی پابندی ندارند و در «دبستان» آموخته اند که چگونه

«انقلابیون را به دستگاه های دشمن معرفی کنند». «مائویست ها» در این زمینه شاگردان صدیق «دبستان حزب» هستند!

این فصل با جمله بافی های پوچ و میان تهی و توصیه به «هوادار» (نویسنده نامه) ادامه می یابد: «شما بما می گوئید که «خود را با اینها برابر نکنید»، ما آدم های معمولی هستیم و با «آقایانی که رهبران شان از تلویزیون آریانا با «ملت» حرف می زنند» کی برابری کرده می توانیم. سر و کله هیچ مائویستی از تلویزیون آریانا در دفاع از رژیم پوشالی ظاهر نشده، ما هیچ زمانی به مشوره امپریالیزم «چپ فرمایشی» را تبلیغ نکرده ایم. ما هیچگاهی محبوب دافتر سپنتا و همپالانهایش نبوده ایم و او اگر در مرگ ما نرقصد، به هیچ وجه مرثیه نخواهد خواند، ما در قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پایرهنگان آزادی خواه ایستاده ایم ما کجا و اینها کجا، و برابری کجا...»

ما از این پوده های فراری می پرسیم: کجا هستید ای ایستاد شده هائی «در قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی خواه»، در کابل، دایکندی، کنر، مزار شریف، تالقان، شینواری، هسکه مینه، سپین بولدک، مالستان، نادعلی، در کجا؟ شرم نمی کنید که با این همه دروغ گفتن، خود را «مائویست» می خوانید؟ «داغ خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی» اینجا ایستاده اند: در شیندند، شیگل، نورستان، هرات و دایکندی و زابل و میدان وردک، شما کجا هستید؟ حیاء کنید، دروغ نگوئید، صاف و ساده بگوئید که در خانه های گرم و نرم تان در این و آن شهر هالند خروپف می کنید و در خواب های رنگین تان واژه «انقلاب» را این و آن طرف لول می دهید؛ گاه خود را در هیأت مارکس و گاه هم در هیأت لنین می ببینید، و گاه هم فکر می کنید که مائوتسه دون قرن هستید. اگر چنین نیست و واقعاً در «قطار داغ لعنت خوردگان تاریخ و پا برهنگان آزادی خواه» ایستاده اید، ما به شما اعلام می کنیم که بیائید، از هر ده نفر، هشت از ما، دو از شما، در حد توان ما، در یک جبهه (جبهه استقلال) به جنگ اشغالگران می رویم؛ حاضر هستید به این چلنج پاسخ مثبت بدهید یا این که فقط به تصویر شیر عشق می ورزید؟! جرأت دارید که قبله آمال خود را رها کنید؟ شما انسان هائی از لحاظ سیاسی بی غیرت و بی شهامت فقط یاد دارید که لاطائلات کودکانه با وقار خاص «مائویستی» عرضه کنید و بس!

این انسان های لافوک با این هرزه گوئی ها، به سراغ زنده یاد داد نورانی رفته و می گویند که «ما آدم های معمولی هستیم و با «آقایانی که رهبران شان از تلویزیون آریانا با «ملت» حرف می زنند» کی برابری کرده می توانیم...» بگذارید به حیث یک سازمان انقلابی، همانطوری که از رفیق یاری، رفیق احمد، رفیق مجید، رفیق مینا و صدها مبارز و کمونیست و حتی ملالی میوند و سایر قهرمان خلق دفاع می کنیم، از زنده یاد داد نورانی این انسان مبارز، انقلابی، آزادیخواه و شاعر مردمی نیز به دفاع برخیزیم و به این گریختگی های ترسو که مثل موش به سوراخ هالند خزیده اند، اعلام کنیم که شما کجا و زنده یاد داد نورانی کجا؟ اگر دل شیر هم در سینه شما موش های فراری می مانیم، شهامت و جرأت این مبارز عزیز از شما بعید بود. شما که فرار کرده اید و حال مست و قلندر بر اساس «انترناسیونالیزم پرولتری» با کمونیست ها «خنده و شوخی» می کنید، با نورانی چه که حتی با شاگرد صنف ششم او هم قابل مقایسه نیستید. حالا شیرفهم شدید بزدل های ترسو؟

ما زنده یاد داد نورانی را انسان مبارز و انقلابی می دانیم که تا آخرین لحظه زندگی در کنار مردمش بود. او یک انسان پیشرو، انقلابی و زحمتکش بود. صدها شاگرد تربیه کرد، به کنر و نورستان رفت، در نیمروز و فراه و هرات در کنار توده ها زیست، در کوهستان های کنر جنگید و در دشت های فراه و نیمروز در کنار شهیدان نامداری چون استاد حبیب الله، انجنیر شهباز و ده ها انقلابی دیگر خواب خوش سوسیال امپریالیست ها و مزدوران پوشالی را حرام کرده و بر سر شان سرب داغ می بارید، اما هیچگاه از کنار خلق خود فرار نکرد!

ما زنده یاد داد نورانی را فرزند صدیق خلق افغانستان می دانیم؛ فرزندی که آرزوهای جوانی اش را زیر پا کرد، در کنار خلق ایستاد و به جنگ سوسیال امپریالیزم روس رفت. او انسان با شهامت بود، به زندگی آرام خانوادگی پشت پا زد؛ سالهای سال بدون خانواده در کنار هم‌رزمانش ایستاده بود، و مانند شما فراری‌ها به اینکه در کدام پوهنتون اروپائی چه می خوانید، فخر نمی فروخت و آن را به رخ دیگران نمی کشید. به گفته ماکسیم گورکی، جامعه بزرگترین پوهنتون داد نورانی بود که از آن آموخت و دوباره به کار بست.

نورانی انقلابی بود، شاعر انقلاب بود، نویسنده مبارز بود. تا آخرین روز زندگی، نه مردمش را ترک کرد و نه هم مانند شما خرگوش وار به طرف اقیانوس ها قرتک زد. او از اشتباهاتی که به دستور «رهبری» در تبلیغ خط تسلیم طلبانه حاکم در زمان مسؤولیت «روزگاران» مرتکب شده بود، از خود چه در «روزگاران»، چه در نشریه «پیشرو» و چه هم میان دوستان و شاگردانش انتقاد کرد و خود را به معنی واقعی کلمه در اختیار مبارزه رهایی بخش قرار داد و از سازماندهی این مبارزه در سطوح مختلف عقب نشست.

این که سپینتا، سعیدی و دیگران در مرگ او مرثیه نوشتند، از عظمت مبارزاتی او نمی کاهد، چنانچه شماری از دشمنان و بورژواها پس از درگذشت لنین برایش مدیحه سرایی کردند که هیچ گاه از عظمت لنین کاسته نشد. ماکسیم گورکی در کتاب «لنین» می نویسد: «حتی تنی چند از دشمنان نیز از در دوستی و صفا درآمده معتقدند که جهان بر اثر مرگ وی فاقد مردی گشت «که بین همه مردان بزرگ معاصر لفظ نبوغ براننده ترش بود». روزنامه المانی «پراگر تاگلات» که منتسب به بورژوازی می باشد مقاله ای در باره لنین درج و با احترام آمیخته با شگفتی از شخصیت بزرگ او یاد کرده است»، اما این مدح و ستایش بورژوازی از لنین، او را از سکوی رهبری پرولتاریای جهان نه تنها پائین نکشید، بلکه نشان داد که حتی دشمنانش نتوانستند، احترام شان را به او پنهان کنند.

تا جایی که به یاد داریم، «مرثیه»های «سپینتا» و «سعیدی» بی جواب نماندند. حمید توانا یکی از شاگردان زنده یاد داد نورانی مطلبی را با عنوان «سپینتا» دروغ می گوید و «سعیدی» بی حیائی می کند» به نشر سپرد که در آن نوشته بود: «چرا سپینتا، ضمن این که خود یک اسارتخواه تمام عیار است، از انسانی به تمجید و ستایش بر می خیزد که ضد اسارت و برای آزادی و استقلال کشور می رزمید. واضح و روشن است: در افغانستان تکه و پاره ما، «روشنفکران» معلول و معیوب به هیچ ارزشی احترام قائل نیستند و به سان فاحشه های سیاسی عمل می کنند و تلاش دارند تا به خاطر زیر زدن سیاه روی سیاسی شان، وقتاً فوقتاً واژه های آزادی، مردم و عدالت را نیز قفله کنند تا به این صورت توانسته باشند، عده ای از ساده لوحان را بفریبند. سپینتا، یکی از نمونه های بارز این خیل است. او که در این روزها مسؤولیت فروش افغانستان را به عهده گرفته است، کوشش می کند که با پراندن کلمات زیبای آزادی و آزادیخواهی، خود را یکی از مدافعین سرسخت منافع ملی قلمداد کرده و این وطن فروشی را نه اسارت، بلکه نیاز مردم وانمود کند. این مشاور پوشالی به سلسله همین کوشش ها می خواهد با استفاده از درگذشت مردی مبارزی چون داد نورانی و انتشار «یادنامه» اش، در میان مردم آبرو و اعتباری برای خود کمائی کند. اما، مردم افغانستان به خوبی می دانند که میان سپینتای اسارتخواه و داد نورانی آزادیخواه فاصله عمیق مدافعه از اشغال و مبارزه علیه اشغال موجود است و «یادنامه» او را جز تلاش سالوسانه برای کشیدن ماسک آزادیخواهی بر چهره اش، چیز بیشتر نمی دانند.» قابل تذکر است که این مطلب در همان زمان در پورتال «افغانستان آزاد» آزاد افغانستان» نیز به نشر رسید.

زنده یاد داد نورانی از رسانه های افغانستان به سود آزادیخواهی استفاده می کرد. باری یکی از دوستان با او ملاقات کرد و به او گفت که نباید در رسانه های داخل و خارج حضور پیدا کند، ولی او با استدلال درست، توضیح

داد که هنر یک مبارز در اینست که چگونه می تواند از امکانات دشمن به سود خلق کار بگیرد، ولی باید متوجه باشد که به مبلغ ارتجاع تبدیل نشود. او توضیح داد که بر اساس روابط گذشته، در این زمینه دچار اشتباهاتی شده است که باید از همین طریق جبران کند، به همین خاطر «صدر» «حزب» نوشته است: «زمانی ژورنالیست متوفی، داد نورانی، در یکی از صحبت های تلویزیونی در تلویزیون طلوع در مورد «دولت افغانستان» چنین بیان داشت: «منظور از دولت افغانستان چیست؟ اگر منظور اداره تحت رهبری آقای کرزی باشد، باید بگویم که این اداره دولت افغانستان نیست، چرا که دولت عبارت از قدرت سیاسی حاکم در کشور است و این اداره قدرت سیاسی حاکم اصلی در کشور نیست. چنین قدرتی در افغانستان کنونی در اصل در دستان قوت های خارجی حاضر در افغانستان قرار دارد.» آیا «مائویست ها» که خود را سوپر انقلابی می خوانند جرأت و شهامت و جسارت دارند که حداقل به اندازه داد نورانی، از تریبون دشمن استفاده نموده و به آگاهی توده ها بپردازند؟ هرگز! اینان بزدل های فراری هستند که به جای روشنگری توده ها، با نهایت تحقیر و نهایت سبک مغزی، دشمنان شان را از جنبش انقلابی تعیین کرده اند و بی وقفه آنان را آماج حملات کین توزانه قرار می دهند.

«شورشی ها» خطاب به ما می نویسند: «اینها ننگ ندارند با دروغگویان و جعلکاران که بنام مارکسیزم - لنینیسم دروغ می گویند و سازمان جعل می کنند در یک صف ایستاد شوند. اینها خود اعلان می کنند که با جعل کاران در یک سمت خواهند رفت. اینها ننگ ندارند با افرادی که از طریق وب سایت شان شهرت کمونیست های افغانستان را به دشمنان خلق معرفی می کنند، جبهه متحد بسازند... چرا مردم افغانستان از خلق و پرچم بد می برند؟ بدلیل آنکه آنها برای بیگانه ها زورگویی و اشغالگر (سوسیال - امپریالیزم شوروی) جاسوسی می کردند. مردم افغانستان از جاسوس هر متجاوز نفرت داشته و دارند. جاسوسان اعراب را به سیخ می کشیدند، جاسوسان مغول ها را داخل مشک آب انداخته در آفتاب می ماندند، جاسوسان انگلیس ها را زبان می برینند و بر روی جاسوس روس ها (خادیسیت ها) تف می انداختند و آنها را «بیشرف، بی ناموس، میهن فروش، ضد خلق و دشمن مردم» می خواندند. بیگانه دلیل این نفرت تاریخی این بوده که تمام آنها نام و نشان مخالفین رژیم را به رژیم گزارش می دادند...»

بگذارید به عالی جنابان «شورشی» بگوئیم که هرگاه ما کسی را جاسوس خطاب کنیم، بلا درنگ همصدا با مردم او را «بی شرف، بی ناموس، میهن فروش، ضد خلق و دشمن مردم» می خوانیم و اگر این کارساز نبود و کماکان به جاسوسی اش ادامه می داد، یکجا با مردم او را از سیخ می کشیم. ما ابداً با کسانی «که از طریق وب سایت شان شهرت کمونیست های افغانستان را به دشمنان خلق معرفی می کنند، جبهه متحد» نمی سازیم، این «مائویست ها» هستند که از چنین ننگ هائی پاک ندارند. «مائویست» ها «صدر حزب» را به جاسوسی متهم می کنند، آنها جاسوسی انقلابیون به دستگاه های اطلاعاتی دشمن، ولی چون ننگ ندارند همان «صدر» را «رفیق» خود می دانند. «مائویست ها» «حزب» کمونیست (مائویست) افغانستان را در خدمت نید، سی.آی.ای و آی.اس. آی می خوانند، اما چون شرم، حیثیت و وقار ندارند آن را کمونیست هم خطاب می کنند. «مائویست ها» «حزب صدر» را اینجوری تطبیق پروژه های بازسازی امپریالیست ها می خوانند، اما چون ننگ و حیا ندارند، آن را مارکسیست - لنینیست هم می خوانند. «مائویست ها» «حزب صدر» را متهم به تسلیم طلبی و رویزیونیسم می کنند، اما چون چشمپاره و بی آرم هستند، نقد بر این «حزب» را حمله بر «مائویزم» می دانند. «مائویست ها» «حزب» را متهم به خیانت به خلق و خیانت به انقلاب می کنند، اما چون ننگ ندارند این حزب را انقلابی هم می خوانند و...

«مائویست ها» با وجودی که «حزب» کمونیست (مائویست) را تپه خاکی می خوانند و باور دارند که حزبی به معنی واقعی موجود نیست و اعلام می کنند که «رفیق (ض) چندین سازمانی که موجود نیست را گردانندگی

می‌کند» باز هم حاضر اند او را حزب، آنهم حزب کمونیست (مائویست) و انقلابی بخوانند و به جعلکاری احمقانه تن بدهند. «مائویست‌ها» «حزب» را حتی از جمله خلق نمی‌دانند، لذا می‌نویسند: «شما تضاد ما را با این حزب اپورتونیست تضاد درون خلق می‌خوانید. آیا تضاد کمونیست‌ها با اپورتونیست‌ها تضاد درون خلق است؟ از نظر فردی، تضاد خلق با دسته اینجو داری که مانند حضرت مجدی یا پیر گیلانی بر لاندکروزرهای ۸۰ هزار دالری سوار می‌شوند، تضاد درون خلق است؟ آیا تضاد خلق با آقایی که صدها جریب زمین در سریند بغرا دارد تضاد درون خلق است؟» ولی چون بی‌ننگ و بی‌شرم هستند، آن را جزئی از «جنبش پرولتری» هم می‌خوانند. «مائویست‌ها» با وجودی که می‌نویسند: «حزب کمونیست (مائویست) افغانستان یک حزب دنباله‌رو و یک تشکیلات اینجوئی است. رهبران این حزب هر کدام با جیب‌های تویوتا لندکروزر از یک نقطه به نقطه دیگر در همراهی چند تن مسلح مسافرت می‌کنند... آنها سال دو یا سه مرتبه در اروپا، امریکا و شرق دور برای بازسازی افغانستان در کنفرانس «دونر»های ممول شرکت می‌جویند... آیا شرکت در ترفند بازسازی افغانستان و سهم‌گرفتن در کنفرانس‌های امپریالیست‌ها در لندن، برلین، پاریس، توکیو، نیویارک و... غیره خط نبرد است؟ آیا عیار ساختن تشکیلات یک حزب برای فعالیت اینجوئی خط نبرد است؟...» اما چون ننگ ندارند، با تمام این، «حزب» را کمونیست می‌خوانند؛ با وجودی که باور دارند که «بدبختانه رفقای کمونیست ما که در رده‌های این حزب کار می‌کنند یا این فساد را نمی‌بینند، یا بخاطر اینکه از کارشان بی‌کار نشوند و نان‌شان را از دست ندهند آنها را نمی‌توانند نقد کنند و یا اینکه بدست دشمن نیافتند زیرا رهبران این حزب برای افشا/افشای ساختن مخالفین‌شان و بدست دشمن سپردن آنها، کوچکترین تأمل/تأمل را روا نمی‌دارند...»، اما چون بی‌ننگ هستند، آنانی را که «رفقای خود را به کشتارگاه دشمن معرفی می‌کنند» رفیق هم می‌خوانند. «مائویست‌ها» با وجودی که در مورد «حزب» می‌نویسند که «... این اولین بار است که آنها... شهرت مکمل رفقای ما را به دستگاه اطلاعات و امپریالیست‌ها نمی‌دهند...»، اما چون ننگ ندارند، چون انقلابی نیستند و سالهاست که وظیفه‌ای جز حمله بر رهبران جنبش انقلابی نداشته‌اند، این «حزب» را کمونیست می‌خوانند و وقتی «حزب» و خودشان مورد نقد قرار می‌گیرند داد و فریاد راه می‌اندازند که «رویزبیونیست‌ها بر مائویزم حمله کرده‌اند!!»

«مائویست‌های شورشی!» وقتی شما و «کارگران» در نوشته‌های مبتذل‌تان به افشای قسمی این یا آن فرد اقدام کرده‌اید، ما سوالاتی از شما داریم که باید پاسخ بگوئید: «آیا شما ننگ خود و خانواده، مردم و ملت‌تان نمی‌دانید که نام و نشان یک هم‌وطن‌تان را ولو دشمن‌تان باشد به بیگانه گزارش بدهید که او را بکشد؟ خیلی صاف و ساده از شما می‌پرسیم: در کجای این کار شرافت، شهامت، غیرت و افتخار وجود دارد، چپی بودن را به جایش بگذارید... چه ننگی بالاتر از ایستاد شدن در کنار یک جاسوس است؟»

در بخش دیگر این فصل، عنوان «کوچک ساختن رفیق اکرم یاری شهید در لفافه تمجید و قدر دانی حیل‌گیرانه از او» به چشم می‌خورد که در آن خزعلات و لاطائلات و ترهات «مائویستی» سرهم بندی شده است. اگر از بحث‌های طفلانه و بچگانه این بخش در مورد این که تاریخ تولد رفیق اکرم کدام سال بوده، و آیا ما در زمینه تحقیق انجام داده‌ایم یا نه، آیا ما تذکره او را داریم یا نه، چه وقت به پوهنتون رفته و در چه مکتب‌هایی تدریس کرده است، بگذریم (چون تفاوت یکی دو سال و سه سال در تولد آن رفیق عزیز، چیزی از شخصیت انقلابی و مبارزاتی او کم نمی‌کند) و به اصل بحث بیائیم، می‌بینیم که پای «مائویست‌ها» در این بحث به شدت می‌لنگد و ما ناگزیر هستیم یک مقدار به عقب برویم تا به ایشان حالی بسازیم که برخورد دکماتیستی و مذهبی با رفیق اکرم، توهین و اهانت به ایدیولوژی مارکسیستی است.

«شورشی»‌های لمیده در غرب، در لباس «مرشد»، حيله گرانه از رفیق یاری «پیر» می‌سازند که بری از اشتباه بوده است و بدینوسیله از نام او برای حملات بر دیگران استفاده می‌کنند. ما به اینان می‌گوئیم که شما را به رفیق اکرم یاری چه؟ کدام کار تان به رفیق یاری شباهت دارد؟ اگر او زنده می‌بود و خبر می‌شد که دو عدد به نام‌های «شورشی» و «پولاد»، در اوج اشغال کشور به وسیله امپریالیزم امریکا و متحدان ناتوی آن، مداخله کشورهای همسایه، حاکمیت جنایتبار فاشیست‌های مذهبی از نوع جهادی و طالبی، دزدان و مزدورانی به نام تکنوکرات و فعالان «جامعه مدنی»، به جای این که در کنار مردم باشند، مثل موش در پسخانه‌های هالند خزیده‌اند و از همانجا با عرضه لاطاناتل احماقانه در مورد انقلاب افغانستان، «جنگ خلق» به راه می‌اندازند، بر روی تان تف می‌ریخت.

اکرم یاری، مجید و فیض، رهبران جنبش انقلابی ما هستند. ایشان با تمام اشتباهات، نقش پیشرونده در جنبش انقلابی داشته‌اند و اشتباهات‌شان، هرگز و هرگز از عظمت و شکوه مبارزاتی آنان نمی‌کاهد. ما در مورد رفیق یاری نوشته‌ایم: «... نام جنبش انقلابی کشور ما که نزدیک به نیم قرن سابقه دارد، با نام رفیق اکرم، بنیانگذار این جنبش گره خورده است... رفیق اکرم یاری با فراست و استعداد خاصش از اولین کسانی بود که راه انقلاب از ضد انقلاب را تشخیص داد... رهبر خردمند و عاری از شخصیت پرستی‌های خرده بورژوائی، رفیق یاری به زحمتکشان افغانستان و به بازوان سنبه‌آنان جهت سرنگونی کاخ فیودالیزم باور کامل داشت و درین راه از گرایش‌های قومی و ملیتی سخت بیزار بود... اکرم یاری با خرد و دانش مارکسیستی بالائی که داشت و در آن دوران نسبت به رهبران دیگر سازمان و جریان برانزده‌تر بود، نسلی از کمونیست‌های مائوتسه‌دون اندیشه را پرورش داد و ثابت کرد که بنیانگذار راستین چپ انقلابی افغانستان است...»، ولی در عین زمان باور داریم که او بری از اشتباه نبوده و در جریان مبارزه با سایر رهبران س. ج. م دچار اشتباهاتی شد که بر روند تکاملی س. ج. م اثر منفی برجای گذاشت.

اینکه «مائویست‌ها»، «عمدتاً مائویست‌ها»، «حزب» و «پولاد» نمی‌خواهند به اشتباهات رفیق اکرم یاری تماس بگیرند و فقط قلم‌های پوده‌شان را علیه رفیق مجید و رفیق احمد می‌چرخانند، نمی‌تواند اثرگذاری اشتباهات رفیق اکرم یاری را در انحلال س. ج. م پرده پوشی کنند. ما باور داریم که رفیق اکرم یاری، رفیق احمد و رفیق مجید، سه سرو رسای جنبش ما هستند که در کنار دستاوردهای مبارزاتی دچار اشتباهاتی هم شده‌اند که باید از آن درس‌های لازم گرفته شود، و به نظر ما، این انقلابی‌ترین برخورد به رهبران جنبش انقلابی و از آنجمله اکرم یاری است.

«مائویست‌ها» برای اینکه اشتباهات رفیق اکرم یاری و سایر رهبران س. ج. م را در بردن س. ج. م به سوی انحلال و به گفته «مائویست‌ها» به «گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی» استتار کنند، ناگزیر مثل «صدر» رندانه به افسانه‌سرانی متوسل می‌شوند؛ افسانه‌هایی که قبلاً توسط سازمان انقلابی با قاطعیت رد شده است و تا اکنون «صدر» شهادت نکرده که از اتهامات و لاطاناتل خود دفاع کند. «مائویست‌ها» مثل «صدر» می‌نویسند که «بر همین زمان داکتر فیض احمد به واسطه داکتر صادق یاری شهید به عضویت کمیته مرکزی سازمان در آمد، این در حالی بود که این پیشنهاد قبلاً دوبار بنا به دلیل داشتن انحرافات ایدئولوژیک، نظرات شدیداً اکونومیستی و تبلیغ مواضع انحرافی اپورتونیزم راست و خصلت فراکسیون بازی و سمت‌گرایی او دوبار پیشنهاد عضویت او {دوبار پیشنهاد عضویت او اضافی است} در کمیته مرکزی از جانب رفیق اکرم یاری شهید رد شده بود. اکنون دیگر بر سازمان جوانان مترقی آن خط مارش برانگیز و رزمجوی مائویستی (مائوتسه‌دون اندیشه در آن زمان) یاری شهید حاکم نبود. افکار فرارجویانه از پیکار جوئی و مبارزه طلبی مائویستی بر سازمان حاکم شده بود. در این اوضاع داکتر فیض وارد سازمان جوانان مترقی شد و آن در حالی بود که سازمان از عهده رهبری در شهر و گسترش آن

در روستا بر نمی آمد. در ماه میزان سال ۱۳۵۱ نشست چهارم سازمان دایر شده و به هیچ نتیجه ای نرسید. در همین زمان دکتر فیض احمد شهید با انتقادیون دیگر متفق گشته و بجای آنکه در صدد نجات سازمان از گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی برآید بر {براضافی است} علیه تن بیروح آن صف آرائی کرد. به این صورت دکتر فیض احمد شهید بالشتی را بر دهن معش ماتون و بیر. ح {نعش ناتوان و بیروح} جنبش دموکراتیک نوین افغانستان گذاشت و به حیات آن پایان بخشید.»

ما به «صدر» نوشتیم که «رفیق دکتر هیچ وقت عضو مرکزیت سازمان جوانان مترقی نبوده، در آن زمان یک بار در سخنرانی های معمول شعله جاوید شرکت نکرده و سطری برای نشریه شعله جاوید ننوشته، نه کاندیدای جریان شعله جاوید در انتخابات اتحادیه محصلان بوده و نه تا شهادت سیدال سخندان، فرد مطرحی در این جریان، مخصوصاً در جر و بحث با مخالفان به حساب می آمده»، با وصف این وضعیت، این که سازمان جوانان مترقی به «گرداب بحران ایدئولوژیک - سیاسی» می افتد، به «تن بیروح» تبدیل می شود، «افکار فرارجویانه از پیکار جوئی و مبارزه طلبی مائوئیستی بر سازمان حاکم» می شود، س. ج. م از «خط مارش برانگیز و رزمجوی مائوئیستی» تهی می شود و بالاخره «نعش ناتوان و بیروح» می شود و «حیات آن پایان» می یابد، هیچ ربطی به رفیق دکتر فیض احمد ندارد. این اشتباهات درونی س. ج. م و رهبری آن (به شمول رفیق اکرم یاری) است که با تأسف به آن رسیدگی صورت نگرفت و بالاخره به «نعش ناتوان و بیروح» تبدیل شد و حیاتش به پایان رسید.

بر اساس علم دیالکتیک مارکسیستی، در انحلال س. ج. م، اشتباهات درونی آن نقش تعیین کننده داشته است، نه بیرونی. سوژکتیویزم حاکم بر سازمان، وحدت غیر اصولی و میکائیکی (که سازمان را به جای یک سازمان بلشویکی به ائتلاف محافل و خطوط فکری گوناگون تبدیل کرده بود)، سکتاریزم (موجودیت فرقه های فکری گوناگون)، عدم مبارزه قاطع ایدئولوژیک درون سازمان، حاکمیت افکار خرده بورژواامابانه بر سازمان، خرده کاری مسلط بر سازمان که به اکونومیزم پیوند می خورد، عدم وحدت تیوری و عمل، عدم پیوند ارگانیک با توده ها و باقی ماندن سازمان در سطح روشنفکران، تسلط علنی گری (که از افکار خرده بورژواامابانه نشأت می کرد)، عدم پیوند اشکال مخفی و علنی مبارزه، عدم برنامه برای محاصره شهرها از طریق دهات، نداشتن برنامه کوتاه مدت و درازمدت، عدم توجه به اصل انتقاد و انتقاد از خود، عدم شناخت دقیق از طبقات، دیدگاه انحرافی در مورد جبهه متحد (وحدت ایدئولوژیک به جای وحدت سیاسی، چنانچه شعله جاوید شماره ۱۱ می نویسد: «در اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب از رنجبران، دهقانان، نیمه رنجبران و طبقه متوسط برای پی ریزی و ساختمان جبهه متحد ملی دموکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادور به عمل می آید چون طبقات متمایز از هم در آن اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است چطور پا برجا می ماند؟... همه طبقات آن از ایدئولوژی و روش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی و پشتیبانی کند و رهبری به دست او باشد.» در حالی که مائوتسه دون باور داشت که «استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد باید محفوظ بماند»، عدم رعایت اصل «از توده ها - به توده ها»، عکس آن توهین و تحقیر توده ها با این مضمون «در سلول های مغز مردم ما سالها اندیشه های فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده و یا استخوان آنها را سیاه ساخته است، توده های کارگر، دهقان و خرده بورژوازی هر کدام بدرجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه ها قرار گرفته اند، روشنفکران که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته در مجموع به جز اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است» (نکاتی چند...)، در حالی که لنین می گوید: «توهین به مردم در حقیقت همان شیوه پوسیده و لکن جدید بورژوازی است» و... از مواردی بود که

در تبدیل شدن س. ج. م به «نعش ناتوان و بیروح» نقش اساسی داشت و همین اشتباهات اساسی بود که بالاخره به حیات آن پایان داده شد، که نمی توان نقش رفیق اکرم یاری را در این اشتباهات استتار نمود.

خرده کاری از همان ابتداء بر س. ج. م حاکم بود؛ چیزی که این سازمان نتوانست تا آخرین روز حیاتش از آن نجات پیدا کند و همین خرده کاری سبب شد که سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم یاری مدت ها قبل با اکونومیزم پیوند بخورد. خرده کرائی راه اندازی تظاهرات، میتنگ، اعتراض و اعتصاب با شعارهای روزمره و علنی گرائی، س. ج. م را به جای یک سازمان بلشویکی مخفی عملاً به یک «اتحادیه روشنفکری ثبت شده» تبدیل کرد که برای منافع آنی می رزمید و این خرده کاری، چنانچه لنین می گوید، بالاخره س. ج. م را به ناکامی کامل سوق داد. لنین می نویسد: «یک محفل دانشجویی، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با کارکنان سابقه دار جنبش، بدون داشتن هیچ گونه رابطه با محافل نقاط دیگر، یا حتی سایر قسمت های شهر (و یا مدارس دیگر)، بدون هیچ گونه نقشه مرتب فعالیت برای یک مدت نسبتاً طولانی، - با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می نماید. محفل رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع تر می کند و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حسن توجه قشرهای وسیع نسبتاً کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعه تحصیل کرده را... جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا می رود، دامنه فعالیت آن وسیع می شود و کمیته این فعالیت را کاملاً به طور خود به خودی توسعه می دهد: همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این در محفل های دانشجویان سخن می گفتند و مسأله: «کجا باید رفت؟» را حل می کردند. آنهایی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر می نمودند حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می کنند، مطبوعاتی به دست می آورند، دست به کار نشر روزنامه محلی می شوند، از تشکیل نمایش ها سخن به میان می آورند و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می پردازند (و این عملیات جنگی آشکار هم ممکن است، به اقتضای موقع یا نخستین ورقه تبلیغاتی باشد، یا نخستین شماره روزنامه و یا نخستین نمایش) و معمولاً از همان آغاز شروع این عملیات بلافاصله کار به ناکامی می گراید. علت ناکامی فوری و کامل آن هم اینست که عملیات جنگی مذکور نتیجه نقشه ای منظم یک مبارزه طولانی و سرسخت نیست که قبلاً برآورد و به تدریج تهیه شده باشد بلکه صرفاً نتیجه رشد خود به خودی کاری بوده که طبق سنن موجوده در محفل ها انجام می شده است؛ و نیز علت آن این است که بالطبع پولیس تقریباً همیشه همه فعالان عمده جنبش محلی را که از همان زمان دانشجویی خود را «شناسانده بودند» می شناخت و فقط در انتظار لحظه کاملاً مناسب برای به دام انداختن آنان بود و... عمداً به محفل فرصت می داد تا به قدر کفایت رشد نموده دامنه کار خود را توسعه دهد و همیشه چند نفر از اشخاصی را که به حال شان وقوف داشت «به عنوان کبوتر پرقیچی»... عمداً باقی می گذاشت. چنین جنگی را نمی توان با لشکرکشی دهقانان چماق به دست به ضد ارتش امروزی مقایسه نمود... پراکندگی حیرت انگیز میان فعالان محلی، تصادفی بودن ترکیب محفل ها، عدم آمادگی و نزدیک بینی در مسائل تئوری، سیاسی و سازمانی نتایج ناگزیر شرایط مشروحه فوق بود. کار به جایی رسید که کارگران در پاره ای نقاط، به علت عدم وجود مقاومت و نبودن پنهانکاری کافی در بین ما، اعتماد شان از روشن فکران سلب می شود، از آن ها دوری می جویند و می گویند: روشنفکران با ناسنجیدگی زیاده از حدی کارها را خراب می کنند... هر کس که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد می داند که کلیه سوسیال دموکرات های فکور، رفته رفته حس می کردند که این خرده کاری به منزله یک بیماری است...»

لنین در مورد این بیماری ادامه می دهد: «... مفهوم «خرده کاری» غیر از عدم آمادگی چیز دیگر هم در بر دارد و آن عبارت است از، به طور کلی محدود بودن تمام دامنه فعالیت انقلابی، پی نبردن به این نکته که با وجود یک چنین

محدودیتی از انقلابیون هم سازمان خوبی نمی‌تواند به وجود آید، و بالاخره - که عمده‌مطلب هم این جا است - کوشش برای تیرنه این محدودیت و در آوردن آن به صورت یک «تئوری» مخصوص یعنی در این رشته هم سر فرود آوردن در برابر جریان خود به خودی، همین قدر که این گونه کوشش‌ها به میان آمده است، دیگر شکی باقی نمی‌ماند که خرده‌کاری با اکونومیزم مربوط است و هر آئینه ما دامن خود را از چنگ اکونومیزم به طور کلی (یعنی از درک محدود تئوری مارکسزم و نقش سوسیال دموکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت دامنه‌فعالیت سازمانی خویش نیز نمی‌توانیم رهایی یابیم.»

و همین خرده‌کاری و مشغولیت علنی گرانه بود که س. ج. م نتوانست، «سازمان استوار متشکل از انقلابیون» را به طور محکم پی‌ریزی کند: «اگر ما کار را از پی‌ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم، خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث‌المجموع تأمین نموده هم هدف‌های سوسیال دموکراتیک را عملی‌سازیم و هم هدف‌های تردیونینی را و اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح از همه بیشتر در «دسترس» توده باشد (و در عمل از همه بیشتر در دسترس ژاندارم‌ها بوده و انقلابیون را از همه بیشتر در دسترس پولیس قرار بدهد) شروع کنیم، آن‌گاه ما نه این هدف و نه آن دیگری، هیچ‌یک را عملی نخواهیم کرد و از خرده‌کاری خلاص نخواهیم شد و با پراکندگی و اضمحلال دایمی خود فقط تردیونینی‌هایی را از نوع زوباتف یا اوزروف می‌توانیم بیش از همه در دسترس توده قرار دهیم.» و همین بود که رفیق داکتر باید ضد خرده‌کاری، که رگه‌های اکونومیزم را در س. ج. م شکل داده بود، مبارزه می‌کرد و راه‌های بیرون رفتن آن را در «با طرد اپورتونیسیم...» ارائه می‌کرد.

ضمن این که این اشتباهات، هرگز نمی‌تواند نقش زنده یاد رفیق یاری را به حیث یکی از رهبران جنبش انقلابی کشور در مبارزه علیه روبریونیزم خروشچفی و معرفی اندیشه‌های دموکراتیک نوین و تشخیص راه انقلاب از ضد انقلاب (با در نظر داشت سطح و عقب‌ماندگی تیوریک آن زمان) کم بسازد، در عین زمان اتهام زدن به رفیق فیض احمد، مبنی بر داشتن خط اکونومیستی در س. ج. م، به افسانه‌گویی می‌ماند تا حقیقت. زیرا رفیق احمد در نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» یکی از مواردی را که مورد انتقاد قرار داده است، دقیقاً همین خرده‌کاری است که به گفته لنین با اکونومیزم پیوند دارد (ما تلاش خواهیم کرد تا در فرصت مناسب نقاط قوت و ضعف نوشته «با طرد اپورتونیسیم...» را پس از گذشت چهل سال، مورد بررسی قرار دهیم).

اما، این که ما نوشته ایم که «رفیق یاری قیل از آن که مجذوب «شکوه» و «ابهت» دربار گردد و به بقای طبقه بابا و مامایش ببیند، در درون ارگ که دسترسی به نشرات در آنجا نسبتاً آسان بود، با علم انقلاب آشنائی پیدا کرد و به زودی در صدد آن بر آمد تا این شکوه را که از خون مردم سیراب می‌گشت، بر افکند و بر ویرانه‌های آن قدرت زحمتکشان و بالاخره جامعه‌ای عاری از طبقات را آباد سازد و با این عزم، قسم خورد تا به طبقه پدر و مامایش «نمک حرامی» کند...» نمی‌دانیم شما «شورشی‌ها» چرا آن را «تربیه یافته دربار سلطنت» تفسیر کرده‌اید؟ آیا با این تفسیر، داشته‌های ضمیرتان را می‌خواهید بیان کنید؟ اگر باور دارید که اکرم یاری «تربیه یافته دربار سلطنت» بود، شهادت کنید آن را به طور علنی ابراز کنید و بر ما اتهام نزنید.

اما یک سؤال: وقتی شما در «تحقیق» تان (که حداقل تنها دوسال را در بر گرفت تا روز تولد رفیق یاری را پیدا کنید، ولی موفق نشدید) می‌نویسید که سلطنت او را «شهزاده» و «فرزند خود» خواند و «لقب شهزادگی داد»، «رفیق یاری شهید را که هنوز طفل خردسالی هست، فرزند خود می‌خواند و برایش جامه شاهزادگی می‌فرستد»؛ کدام واژه‌ها در مورد این رفیق شهید قباحت دارد، واژه‌های ما مبنی بر اینکه «... خاندان شاهی او و برادرش

صادق یاری را به کابل انتقال داد و در جمع جوانانی که از فرزندان فیودالان در ارگ گردآوری می شدند، قرار گرفت... رفیق یاری قبل از آن که مجنوب «شکوه» و «ابهت» دربار گردد و به بقای طبقه ی بابا و مامایش بیندیشد، ... در صدد آن برآمد تا این شکوه را که از خون مردم سیراب می گشت، بر افکند و بر ویرانه های آن قدرت زحمتکشان و بالاخره جامعه ای عاری از طبقات را آباد سازد...» یا از شما مبنی بر «شهزاده» خواندن، «فرزند خود» خواندن، «لقب شهزادگی دادن» و «جامه شهزادگی فرستادن»؟!!

در همینجا ملانصرالدین های «شورش» دادفر سپنتا را رفیق ما می خوانند. کوتاه می گوئیم: ما هیچ گاه رفیق خود را با این ادبیات مخاطب قرار نمی دهیم: «... جالب است که برخی ها از جمله مثلاً رنگین سپنتا که اکنون به حیث ایدیولوگ استعمار امریکائی عمل می کند، با چشمپارگی این دوره را «زمان حاکمیت کمونیست ها» می نامند!»، ما در مورد رفیق خود چنین حکم نمی کنیم: «انستیتوت ملی دموکراسی امریکا که در تیوریزه کردن افکار بورژوائی و تقویت نهادهای جامعه مدنی فعال است (ملک ستیز، داکتر رنگین سپنتا، داکتر اکبر اکبر، سلام رحیمی، نجیب الله منلی، دای فولادی، اعظم دادفر، امین فرهنگ، اکرمی، داوود سلطانزوی، عباس نویان، حنیف اتمر، سعد محسنی، نورالحق علومی، میراحمد جوینده، عزیز رویش، مرادیان، ثریا پرلیکا، صبغت الله سنجر و... کسانی اند که درین تیوریزه کردن نقش مهمی دارند) - تاریخ نبرد طبقاتی - این تنها «مائوئیست ها» هستند که رفقای خود را «جاسوس» و «مجددی و پیر سید احمد گیلانی» می خوانند، نه ما. فقط «مائوئیست ها» بلد هستند که چگونه کسانی را که با «نید» (انستیتوت ملی دموکراسی امریکا) سر و کله می جنبانند، «رفیق» بخوانند، نه ما!

ادامه دارد.